سبک همسایگی

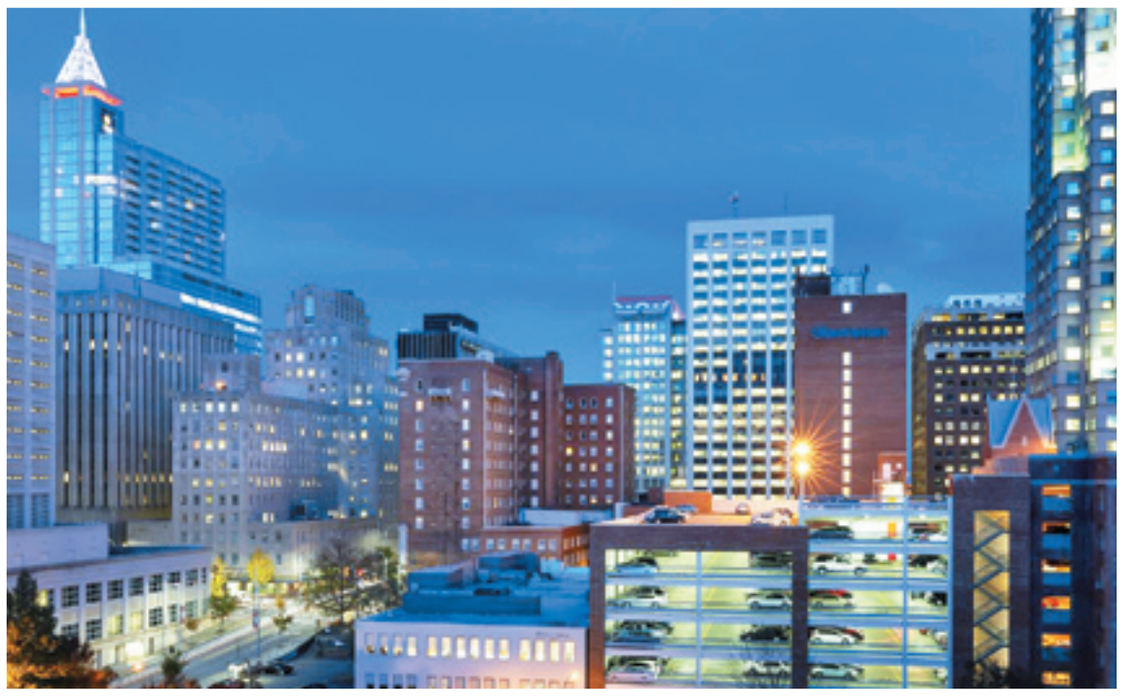

مرز ظریف مسئولیت جمعی و حریم خصوصی در آپارتمان‌ها

وقتی صدای دعوای همسایه‌ها را می‌شنویم باید کاری بکنیم؟

کاش به همسایگانم توجه بیشتری می‌کردم

اگر در آپارتمان زندگی می‌کنید، بدون اینکه بخواهید گزارش صوتی کاملی از زندگی همسایه‌هایتان خواهید داشت. می‌دانید کدام خانواده‌ها بچه دارند، سلیقه موسیقی هر کدامشان چطوری است؟ چه برنامه‌هایی را از تلویزیون می‌بینند، چه شب‌هایی مهمانی و جشن دارند و چه مواقعی با هم دعوا می‌کنند اما این نوع عجیبِ «خبر داشتن» از دیگران، معمولاً همراه است با ملاحظه فراوان حریم‌های خصوصی. می‌دانید همسایه‌تان تنها، غمگین یا در معرض خطر است اما نمی‌دانید باید دخالت کنید یا نه. ماریس کرایزمن (Maris Kreizman) جستارنویس امریکایی است که نوشته‌هایش در نیویورک تایمز، ونیتی‌فر، کات و دیگر مطبوعات به انتشار رسیده است. آنچه می‌خوانید تلخیصی از یکی از نوشته‌های اوست که در تاریخ ۱۱ می ۲۰۱۹ با عنوان «Listening to My Neighbors Fight» در وب‌سایت آتلانتیک منتشر شده و وب‌سایت «ترجمان» آن را با عنوان «وقتی صدای دعواهای همسایه‌ها را می‌شنویم، باید کاری بکنیم؟» با ترجمه حسین رحمانی منتشر کرده است.

■ توافق‌های نانوشته من و همسایگان

ساعت یازده و پانزده دقیقه یکی از شب‌های گذشته، داشتم چراغ آپارتمانم را خاموش می‌کردم تا آماده خواب شوم که از طبقه بالا صدای داد و فریاد شنیدم. این داد و فریاد با صدای بچه‌های مهارناپذیری که درست بالای سرم بازی می‌کنند، این طرف و آن طرف می‌دوند و مزاحمت ایجاد می‌کنند، تفاوت داشت. صداها خشمگین بودند. با اینکه لباس خواب تنم بود، در جلو را باز کردم تا صدا را بهتر بشنوم و با سیلی از فحش‌های آب نکشیده روبه‌رو شدم. توی راهرو ایستاده بودم و داشتم سبک‌سنگین می‌کردم که دخالت کنم یا نه؛ وضعیتی آشنا.

طی ۲۰ سال گذشته، در انواع و اقسام آپارتمان‌های نیویورک زندگی کرده‌ام، اما فصل مشترک همه این خانه‌ها شنیدن مشاجره همسایه‌ها بوده است: از آپارتمان دراز و پرجمعیتی در محله هلز کیچن که با سه نفر دیگر اجاره کرده بودم تا خانه فعلی‌ام در بوروم هیل که با همسرم در آن زندگی می‌کنم. واقعیت بی‌رحمانه زندگی در نیویورک این است که همه ما در این شهر زورچپان شده‌ایم. توده‌وار جابه‌جا می‌شویم. فضای شخصی‌مان ناچیز و حریم خصوصی‌مان مختصر است.

من و همسایگانم توافق نانوشته‌ای داریم: صدای موسیقی نسبتاً بلندتان را تحمل می‌کنم و با دورهمی‌های دیروقت و صدای تلویزیونتان کنار می‌آیم و شما هم در مقابل باید با سروصدای من مدارا کنید.

کسی که انتخاب می‌کند در چنین فاصله نزدیکی از دیگران زندگی کند می‌داند که مرزبندی و احترام به حریم خصوصی یکدیگر تا چه اندازه مهم است اما گاهی اوقات خواهی‌نخواهی بیرون به درون نفوذ می‌کند و مسئله همسایه به مسئله خودمان تبدیل می‌شود.

■ دعوای همسایه‌ها و گزینه‌های پیش روی شما

گاهی با خوشحالی سرتان گرم کار خودتان است که موقعیتی گریزناپذیر پیش می‌آید. شاید داد و فریاد همسایه‌ها یک دعوای عادی و بی‌خطر باشد، شاید هم نه؛ وقتی صداها را از آن سوی دیوار می‌شنوید تشخیص چنین تفاوت‌هایی دشوار می‌شود.

چند گزینه در برابرتان وجود دارد که همه‌شان با ابهامات و پیامدهایی همراهند. می‌توانید مستقیماً مداخله کنید. مثلاً در بزنید و بگویید «خواستم مطمئن شوم همه چیز روبه‌راه است» یا اینکه در بزنید و مقداری شکر قرض بگیرید. هر کاری که به همسایگانتان یادآوری کند که شما هم آنجایید و شاهد مشاجره‌شان بوده‌اید. اگر کسی در معرض خطر فوری باشد، البته کمک خواهید کرد ولی اگر کسی در خطر نباشد و شما فضول معرکه شده باشید، چه؟ از کجا معلوم وضع را وخیم‌تر نکنید؟ علاوه بر این، تقریباً همه آدم‌ها هنگام نزدیک شدن به موقعیتی که ممکن است خشونت‌آمیز باشد ترسی طبیعی احساس می‌کنند، ترس از اینکه به خودشان آسیبی برسد.

گزینه دیگر این است که با پلیس تماس بگیرید اما ممکن است وقت پلیس را تلف کنید و همسایگانتان را برنجانید. شاید هم شدت واکنش پلیس بیش از حد باشد و همسایگانتان را به خطر بیندازد. می‌توانید خیلی ساده سروصدا را نشنیده بگیرید و امیدوار باشید که متوقف شود اما در این حالت هم کسی خواهید بود که در خانه‌اش نشسته و نمی‌داند دعوا چه وقت فقط یک دعوا است - قسمت دیگری از آن قرارداد اجتماعی‌ای که همسایه‌ها یاد می‌گیرند بخشی از زندگی بدانند و نادیده‌اش بگیرند- و کی وخامت بیشتری پیدا می‌کند. اگر «دعوای همسایه‌ها» را در گوگل جست‌وجو کنید، با ستون‌های بحث و مشاوره متعددی روبه‌رو می‌شوید که پر از آدم‌هایی است که می‌خواهند مرز بین مشاجرات معمولی و خشونت خانگی را رمزگشایی کنند. چیزی که می‌خواهیم بدانیم این است: مسئله در چه شرایطی به من ربط پیدا می‌کند؟

البته مشکل اینجاست که نمی‌شود به این پرسش پاسخ داد. اوایل قرن توی آپارتمان یک‌خوابه‌ای در «آپر ایست ساید» زندگی می‌کردم. تازه‌عروس‌ودامادی که آن طرف راهرو بودند زوجی بودند که آشکارا دوره سختی را می‌گذراندند. هر چند شب یک بار صدایشان را می‌شنیدیم که سر همدیگر فریاد می‌زنند تا اینکه یک روز بعدازظهر اوضاع وخیم‌تر از همیشه به نظر می‌رسید. می‌توانستم دو صدای متمایز را تشخیص بدهم که سر هم فریاد می‌زدند و بعد صدای شکستن آمد و فریادها شدیدتر شد.

پس از یک روز کاری طولانی برایم هم جذابیت داشت و هم نفرت‌انگیز بود و از اینکه برایم جذابیت داشت احساس بیزاری می‌کردم. می‌خواستم چیزهای بیشتری بشنوم تا بفهمم دقیقاً چه فریادهایی سر یکدیگر می‌کشند. حتی دلم می‌خواست این دعوا شدیدتر شود تا صداها را بهتر متوجه شوم.

قبل از آن که این زوج از آنجا بروند که امیدوارم بعدش طلاق گرفته باشند، چند شب دیگر را هم به همان منوال گذراندیم. ترسم بیشتر از آنی بود که بخواهم مداخله کنم، ولی هرگز از قضاوت هراسی نداشتم.

■ مرگ همسایه در سایه بی‌تفاوتی ما

سال‌ها بعد در نخستین آپارتمان تک‌نفره‌ام ساکن شدم که استودیویی تنگ اما دنج در چلسی بود. «اتاق خوابم» را با پرده از اتاق نشیمن جدا کرده بودم، ولی آن فضای تنگ و شلوغ اذیتم نمی‌کرد، چون همه آن سی و دو و نیم متر مربع مال خودم بود. اطرافم پر از کومه‌های کتاب و دی‌وی‌دی بود و تمایل شدیدی داشتم که از تنهایی‌ام لذت ببرم و با آن کیف کنم. در آپارتمان یک‌خوابه کناری، خانواده جوانِ چهارنفره‌ای زندگی می‌کردند. مادرِ خانواده سال‌ها ساکن آنجا بود و قرارداد اجاره‌اش ظاهراً جوری بود که می‌ارزید همانجا بمانند. در اتاق‌خواب تخت‌های کوچکی گذاشته بودند تا بچه‌هایشان مقداری فضا داشته باشند و می‌توانستم صدای تک‌تک حرکات این خانواده را بشنوم.

شنبه، سی‌ویکم می از سفری کاری به خانه برگشتم. نزدیک به نیمه‌شب بود و با پروازِ زدگی و منگی، نوار زرد صحنه جرم را دور ساختمانم دیدم. پیش از آنکه بتوانم وارد شوم، یک مأمور پلیس کارت شناسایی‌ام را نگاه کرد و پرسید که آیا متوجه مسئله مشکوکی در ساختمان شده‌ام یا نه. می‌فهمیدم که اشکالی هست، ولی آن مأمور، جز اینکه بگوید می‌توانم بروم داخل، چیز دیگری نگفت.

صبح روز بعد دسته‌ای خبرنگار جلوی ساختمان جمع شده بود و از طریق آنها پی بردم که چه اتفاقی افتاده. همسایه‌ام مارگو پاورز که زن ۲۶ ساله‌ای بود و من حتی در عکس‌هایی که بعداً در دیلی نیوز و نیوزدی پخش شد نشناختمش، با چاقو کشته شده بود.

مارگو دو طبقه بالاتر از من و آن طرف ساختمان زندگی می‌کرد و شدنی است که هیچ وقت همدیگر را ندیده باشیم. چطور من و همسایگانم تا این حد به این زن جوان بی‌اعتنا مانده بودیم؟ آن شبی که مارگو کشته شد، آنها کجا بودند؟ آیا صدای فریادهایش را شنیده بودند؟

شاید شنیدن صدای دعوای همسایگانم بالاتر از هر چیز دیگری، این درس را برایم داشته است: حتی در شهر متراکم و پرجمعیتی مانند نیویورک، ممکن است به‌تمامی نامرئی باشید. گاهی این ناپیدایی به معنای حریم خصوصی است و تنها راهی که از طریق آن می‌شود روی سروکله یکدیگر زندگی کرد اما گاهی هم خطرناک و حتی مرگبار است. دیدن و توجه به یکدیگر شاید یگانه خوبی ما باشد.

■ گاهی آدم‌های دور و اطرافتان تنها کسانی‌اند که اهمیت دارند

مسئولیتمان چیست در برابر آدم‌هایی که در فضای ما شریکند، حتی اگر هیچ وقت کلامی بین ما ردوبدل نشده باشد؟ دوست دارم باور داشته باشم که اگر در خیابان خشونتی ببینم، تلفنم را برمی‌دارم و فوراً زنگ می‌زنم اما وقتی در خانه تنهایید و می‌کوشید به‌تنهایی تصمیم بگیرید که لازم است مداخله کنید یا نه، به‌آسانی می‌توانید فرض کنید که کسانِ دیگری مداخله یا کمک خواهند کرد. همان شلوغی شهر که آدم‌ها را به زور وارد زندگی خصوصی یکدیگر می‌کند، آنها را قادر می‌سازد که تصور کنند دیگرانی هستند که مشغول کمک هستند. مسلماً فقط همان شلوغی شهر که آدم‌ها را به‌زور وارد زندگی خصوصی یکدیگر می‌کند، آنها را قادر می‌سازد که تصور کنند دیگرانی هستند که مشغول کمک هستند.

کاش می‌توانستم بگویم که پس از آن قتل، همسایه بهتری شده‌ام، ولی درست چند ماه بعد وضعیت برعکس شد. حتی در تنهایی هم پرسروصدا بودم؛ صدای موسیقی را زیاد می‌کردم، با شتاب راه می‌رفتم و در اتاقم را به هم می‌کوبیدم. بی‌توجهی شدیدی به آسایش دیگران نشان می‌دادم، وضعیتی که وقتی بروز می‌کند که بیش از حد غرق مشکلات خودتان شده باشید. در تمام آن دوران، حتی یک نفر از خانواده همسایه دیوار به‌دیوارم نه تنها سرزنشم نکرد، بلکه کلمه‌ای هم با من حرف نزد، نه حتی از روی نگرانی یا تظاهر به نگرانی. من هنوز هم سپاسگزارم.

شرمسارم که توجه بیشتری به آدم‌های اطرافم نشان ندادم، آدم‌هایی که بسیاری‌شان را بیشتر از خانواده و دوستانم می‌دیدم. در ساختمانی که اکنون ساکنش هستم دعوایی نیست، ولی هنوز دوست دارم مهربانی بیشتری نسبت به آدم‌هایی که نزدیکم زندگی می‌کنند نشان بدهم، حتی اگر یگانه فصل اشتراکمان محل زندگی‌مان باشد. گاهی آدم‌های دور و اطرافتان تنها کسانی‌اند که اهمیت دارند.

> گاهی با خوشحالی سرتان گرم کار خودتان است که موقعیتی گریزناپذیر پیش می‌آید. شاید داد و فریاد همسایه‌ها یک دعوای عادی و بی‌خطر باشد، شاید هم نه؛ می‌توانید مستقیماً مداخله کنید. مثلاً در بزنید و بگویید «خواستم مطمئن شوم همه چیز روبه‌راه است» یا اینکه در بزنید و مقداری شکر قرض بگیرید. هر کاری که به همسایگانتان یادآوری کند که شما هم آنجایید و شاهد مشاجره‌شان بوده‌اید

> اگر «دعوای همسایه‌ها» را در گوگل جست‌وجو کنید، با ستون‌های بحث و مشاوره متعددی روبه‌رو می‌شوید که پر از آدم‌هایی است که می‌خواهند مرز بین مشاجرات معمولی و خشونت خانگی را رمزگشایی کنند. چیزی که می‌خواهیم بدانیم این است: مسئله در چه شرایطی به من ربط پیدا می‌کند؟

سبک گفت‌وگو

۲ تصویر از برخورد و گفت‌وگوی زوجین

پاکیزه حرف بزنیم

■ مطهره تنگستانی

مرد بعد از اتمام کار و خستگی روزانه‌اش، وارد منزل می‌شود. بدون سلام و احوالپرسی روی مبل لم داده، کمی صبر می‌کند اما خبری از ناهار نیست. فریاد می‌زند: «خانم این ناهار وامانده را بیار دیگه، خسته‌ام، می‌خواهم بخوابم...» زن که از شیوه ورود مرد دلخور شده است، می‌گوید: «نوکر بابات غلام‌سیاه! مگه من کنیز تو هستم؟! ناهار هنوز آماده نیست. صبر کن، مگر این خندق بلای تو نمی‌تواند یک نیم ساعت منتظر بماند و...» و حرف‌هایی از این دست که ادامه دارند...

در صحنه دیگری از این ماجرا، مرد خسته از سر کار برمی‌گردد اما خستگی را پشت در می‌گذارد و کلید را که می‌چرخاند، از این رو به آن رو می‌شود. خانم اجازه نمی‌دهد که مرد خودش در را باز کند. سریع‌تر از او خود را به در رسانده و آن را برای همسرش باز می‌کند. با سلام و احوالپرسی خانم، مرد نیز تمام خستگی از یادش می‌رود. مرد روی مبل نشسته، خانم با آوردن یک لیوان شربت خنک به آقا می‌گوید: «همسرم! تا شما نفسی تازه کنید، غذا هم آماده خواهد شد و اینقدر او را از این واژه‌های زیبا لبریز می‌کند و سرش را گرم صحبت که حتی متوجه نمی‌شود نیم ساعت گذشته و غذا هنوز آماده نیست...»

واژه‌ها را باید آب بندی و پاکیزه کنیم تا بتوانیم از آنها بهترین زندگی‌ها را رقم بزنیم اما گاهی اوقات نه تنها واژه‌های ما که حتی صحبت‌های دیگران نیز تأثیرات خود را روی روابط ما خواهد گذاشت. زن و شوهرها، مواظب باشید با کسانی معاشرت کنید که عطر رفتار و حرف‌هایشان، روحتان را بد بو نکند. کسانی که به همسر خود احترام نمی‌گذارند، همیشه نق می‌زنند یا بدگویی می‌کنند و سیستم آنها فاز منفی دادن است! از این قبیل هستند. شما می‌توانید در مواجهه با این افراد فضا را با حرف‌هایی که عطر دعوت به صبوری، خوش‌بینی، سازگاری و مدارا دارد، پر کنید.

حتماً پس از جدا شدن از چنین انسان‌هایی، نقاط مثبت همسر و زندگی‌تان را در ذهن خود پرورش دهید و روحیه شکرگزاری را در خود تقویت کنید تا رایحه متعفّن حرف‌هایی که شنیدید شما را آزار ندهد. خودتان مولکول‌هایتان را تغییر دهید و آنها را زیبا کنید. برای اینکه زیبایی‌های زندگی‌تان را فراموش نکنید وقتی روابط شما خوب است، از تمام صفات مثبتی که در ارتباط با همسرتان به فکرتان می‌رسد، فهرستی تهیه کنید تا هر زمان که روابط شما تیره شد، این فهرست را بخوانید. روی صفات خوبش در لحظات دلخوری تفکر کنید تا به تدریج ناراحتی شما کم شده و دلتان نسبت به او نرم شود.

رهبر معظم انقلاب در توصیه‌ای به زوج‌های جوان می‌فرمایند: «همه ما نقص داریم. خب حالا تا از هم دوریم، این نقص‌ها را نمی‌دانیم، به مجردی که ازدواج انجام شد و کنار هم قرار گرفتیم، کم کم کمبودها ظاهر می‌شود. حالا ناراضی باشیم؟ نخیر، باید زندگی را آن گونه که هست، پذیرفت و با آن ساخت. البته یک عیب‌هایی هست که قابل برطرف شدن نیست، با آنها هم باید بسازید.» وقتی نگاه این باشد، هیچ کس، دیگر به فکر جدایی و طلاق نمی‌افتد، بلکه همه در این فکر هستند که یا عیب را برطرف کنند یا با آن بسازند.

سبک رفتار

راه‌هایی برای رهایی از بدخُلقی

خوش اخلاق‌ها بن بست ندارند!

■ حجت‌الاسلام علیرضا فرهنگ*

یکی از عوامل بدخلقی، درگیر نکردن خودمان با اخلاق خوب است. مثلاً به بعضی افراد گفته می‌شود صبور باشید یا بی‌تابی در رفتار نداشته باشید، اما اینها به جای اینکه این حرف را قبول و به این صفت شوق پیدا کنند، خود را درگیر مسائل دیگران می‌کنند. در حالی که هر کسی بخواهد به کاری که مورد ستایش است گرایش پیدا کند، باید خود را درگیر آن کند. می‌گویند اگر وسواس دارید ترس را از خود دور کرده و خود را درگیر با آنچه به آن وسواس دارید، کنید یا اگر از تاریکی ترس دارید، خود را در تاریکی قرار دهید تا تابوی ترس از شما بیرون برود.

■■■

برای اینکه از بداخلاقی نجات پیدا کنیم، باید خود را به صفات خوب آراسته کنیم تا کم کم این روحیه در وجودمان زیاد شود. امیرمومنان، حضرت علی (ع) در این باره می‌فرمایند: اگر حلیم نیستی اظهار حلم کن که هر کس خود را شبیه گروهی کرد از آنها خواهد شد. یا اینکه اگر در چهره عبوس و گرفته هستید، خودتان را به شادی و چهره گشاده درآورید و باعث نشاط خود و دیگران شوید. از عواملی که باعث بداخلاقی می‌شود توقع بیجا و انتظاراتی است که چه بسا یا زمان برآورده شدنش نرسیده یا اینکه اصلاً نباید به آنها دامن زد. وقتی از طرف مقابل کاری را توقع داشته باشیم و او نتواند آن را در زمان خود برآورده کند، طبیعتاً از این کار ناراحت می‌شویم و این موضوع روی اخلاق ما اثر می‌گذارد. این مسئله در خصوص زوجین نیز صدق می‌کند. زن و شوهر باید توقعات خود را از یکدیگر متناسب با موقعیت خود کنند.

زن و مرد در زندگی نباید یکدیگر را به کارهایی مجبور کنند که در توان آنها نیست. متأسفانه در زندگی مشترک به دلایل مختلف از جمله چشم و همچشمی زن و شوهر می‌خواهند خود را شبیه دیگران کنند، در حالی که فشار روانی به هم برای این کار به بداخلاقی منجر می‌شود. از این جهت حضرت علی(ع) می‌فرمایند: زن باید مسئولیت کاری را که از استعدادش بیشتر است، بر عهده نگیرد. مالک کاری نشدن برای زن بهتر است و برای قلب زن و باقی ماندن زیبایی او آسان‌تر است. چون زن گل است، نه قهرمان. در مقابل زن هم نباید از شوهر خود توقع بیجا داشته باشد. انتظاراتی که از عهده او خارج است باعث بدخلقی می‌شود.

از عوامل دیگری که باعث بداخلاقی در زندگی می‌شود، حرص و طمع داشتن است. وقتی انسان حریص شد، به آنچه دارد راضی نمی‌شود. در نتیجه وقتی به داشته‌های خود راضی نباشد، همیشه نگران و ناراضی است و همین عدم رضایت باعث بداخلاقی می‌شود. انسان‌های حریص بداخلاقند. پیامبر اکرم(ص) در رابطه با این قبیل افراد می‌فرمایند: حریص هفت آفت دارد، فکری که او را زیان می‌رساند و سودش نمی‌دهد، اندوهی که از او دست‌بردار نیست، او همواره خسته است و جز در هنگام مرگ از آن خلاصی ندارد و در هنگام استراحت بیشتر ناراحت می‌شود، او همیشه ترس دارد، اندوهی که زندگی او را بر هم می‌ریزد و سودی هم برای او ندارد، حسابی که او را خلاص نمی‌کند، مگر اینکه خداوند از او درگذرد و عقابی که گریزی از آن نیست و با حیله و نیرنگ نمی‌توان از آن فرار کرد. انسان قانع چون به آنچه دارد قانع است و چشمش دنبال مال و زندگی مردم نیست، فکرش راحت و آزاد است. فکر که آزاد شد، خلق و خوی انسان خوب می‌شود. افرادی که بداخلاق هستند، فکرشان همیشه درگیر است اما انسان قانع فکرش را آزاد می‌کند. یکی از بهترین راه‌های آرامش در این دنیای پر زرق و برق و زندگی امروزه قناعت است. هر جا قناعت باشد، مسابقه تجمل در آنجا نیست. با قناعت فکر راحت است و روان آرام‌تر. قانع خودش است نه دیگران. باید خود باشیم تا آرامش داشته باشیم. نباید در دنیای دیگران سیر کنیم. دنیای دیگران با دنیای ما متفاوت است. خداوند متعال هر کس را بر اساس استعدادهای خود آفریده است. پس نباید خودمان را به خاطر دیگران نابود کنیم. در ضمن معلوم نیست آنچه دیگران دارند واقعا بر وفق مرادشان است یا نه. پس اخلاق و رفتارمان را با قناعت و رضایت از نعمت‌های الهی خوب کنیم.

یکی دیگر از عوامل بداخلاقی در زندگی، کم صبری و بی‌تابی در برابر مشکلات است. وقتی انسان ظرفیتش در مقابل مشکلات کم باشد، به جای صبر و بردباری، بی‌تابی و گله می‌کند. وقتی این حالت پیش آمد، اخلاق و رفتار انسان تغییر می‌کند و حوصله ارتباط خوب با مردم را ندارد. بی‌تابی فرصت فکر و اندیشه در تصمیم‌گیری صحیح را از انسان می‌گیرد. وقتی زن و مردی در زندگی مشترک در مقابل مسائل زندگی بی‌تاب باشند، نسبت به یکدیگر رفتار خوبی ندارند و در مقابل مشکلات زندگی همیشه با تنش با هم برخورد می‌کنند اما غافل از این هستند که رفتار ما هر چه باشد، بر روح و روانمان اثر می‌گذارد و آنچه می‌تواند ما را در برابر مشکلات مقاوم کند، صبر و بردباری است.

کسانی که اهل صبر و بردباری هستند در هر صورتی پیروزند. چه طرف مقابلشان بداخلاق باشد چه خوش‌اخلاق. اگر بداخلاق باشد با تحمل و صبر در برابر او اجر آخرتی دارند و در دنیا هم دارای اراده قوی هستند چون کسانی که در برابر اشتباه دیگران صبور و بردبارند و مثل خود آنان برخورد نمی‌کنند، مشخص است اراده قوی در وجودشان باعث شده اخلاق بد دیگری را مدیریت کنند. از این جهت پیغمبر (ص) در حدیثی فرمودند: مردی که بر بدخویی همسرش صبر کند، خداوند اجر مصائب ایوب را به او دهد و زنی که بر بدخویی شوهرش شکیبایی کند، خداوند ثواب آسیه به او دهد.

یکی از آثار مهم و اساسی خوش‌خلقی در زندگی آرامش است. همه هدف از تشکیل یک زندگی آرامش و سکون دل است. کسانی که از اخلاق پسندیده برخوردارند، نسبت به برخوردهای دیگران در زندگی مدیریت و رفتار مناسبی را از خود نشان می‌دهند. وقتی مرد یا زنی در زندگی با بدخلقی همسرش روبه رو شد، اینطور نیست که تصورش از زندگی یک تصور تاریک و مبهم باشد. او اول علت اصلی بدخلقی شریک زندگی‌اش را در نظر می‌گیرد، بعد اگر دید علت این برخورد بد همسرش به خودش برمی‌گردد، باید به فکر اصلاح خود باشد و سعی کند برای تعامل شایسته نواقص خود را رفع کند تا هم خودش اذیت نشود و هم همسرش. اگر رفتار ناشایست از طرف همسرش بوده و خودش در این مورد مقصر نباشد، در این صورت هم با صبر و بردباری برای اینکه این رفتار نامناسب از مسیر بد به مسیر درست خود منتقل شود، از هرگونه واکنشی که باعث آزرده شدن و بدتر شدن رفتار او می‌شود، خودداری می‌کند. یعنی او را در بدخلقی کمک نمی‌کند، بلکه رفتار بد را با رفتار خوب جواب می‌دهد. گاهی اوقات هم سکوت باعث کم شدن بدخلقی یا جلوگیری از تشدید آن می‌شود.

برخی مواقع با توجه به سنجیدن موقعیت، آرام صحبت کردن و دلجویی باعث آرام کردن شخص می‌شود و گاهی نیز توجه به خوبی‌های او و غفلت از خواسته‌های نامعقولش باعث آرامشش می‌شود. در هر صورت انسان خوش‌اخلاق بن‌بست ندارد. وقتی این‌طور شد، در درونش آرامش به وجود می‌آید، چراکه توانسته در هر صورت با جواب قانع‌کننده‌ای در زندگی با همسر خود روبه رو شود. وقتی این حالت ادامه پیدا کند، آرامش بیشتری بر روح و روان او حاکم می‌شود. مرد یا زن بااخلاق همیشه در زندگی با بدترین شرایط، بهترین برخورد را از خود نشان می‌دهند و همین امر باعث آرامش درون آنان می‌شود، اما کسی که با رفتار بد دیگران رفتار بدی از خود نشان می‌دهد، طبیعتاً در درون خود آرامشی احساس نمی‌کند.

***کارشناس مذهبی و پژوهشگر سبک زندگی**

> زن و مرد در زندگی نباید یکدیگر را به کارهایی مجبور کنند که در توان آنها نیست. متأسفانه در زندگی مشترک به دلایل مختلف از جمله چشم و همچشمی زن و شوهر می‌خواهند خود را شبیه دیگران کنند، در حالی که فشار روانی به هم برای این کار به بداخلاقی منجر می‌شود